

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سید موسی عثمان هستی

۲۸.۰۶.۱۰

## به حکم تکامل، آفتاب هم می میرد!

خاله گگ دلُک تاریخ زده که از زمان اتحادیه نویسندگان حزب دموکراتیک خلق دوست نزدیک استاد واصف است به احترام استاد واصف باختری گاه گاه شعراستاد ادرسایت خود به نشر می رساند من حیف می دانم که شعرهای زیبای استاد استقبال نکنم من به هیچ وجه ادعای همسری ادبی با استاد ندارم دیگران می گویند که من خوب تفسیر میکنم همان طوریکه از نارسایی قلم خود از استاد عذر میخواهم از کسانی که مرا تشویق به واقعیت گویی کرده اند تشکر می کنم وایمان دارم این نوع تمرینات و واقعیت گوی ها، من و ملت افغانستان را پخته می سازد و دامن تاریخ را روشن و آنهائیکه با وارونه نویسی خود را انقلابی، انسان دوست، وطن پرست و وطن دوست جلوه می دهند و گذشته تاریخ خود را با نیرنگ قلم از چشم تیز بین تاریخ پنهان می کنند این نوع تفسیرهای ادبی مشت شان را باز میکند میگویم کسی را که ملت ما از خرام گذشته آن می شناسد ضرورت برنقاب کشیدن امروز ندارد با نقاب کشیدن رسوائی همچو افراد بیشتر می گردد و سرشوردادن در پهلوی خاله گگ های تاریخ زده عمر ادبی شان را کوتاه می سازد

آفتاب هم مانند سیاستمداران و

وارونه نویسان می میرد

دنباله روان سایه نمای شان با

زوال آفتاب قد کوتاه می شوند

چنانچه بعد از

مردن حزب دموکراتیک خلق

شما

شهر بی آفتاب

مانند شهر کابل

نه  
بلند قامت در آن است و نه  
بالنده ستنبر بازوی توفنده  
از آن روزیکه  
"مداح سرای جنایت شما شدید"  
آن شهر نه تنها در  
ماتم فرزندان خود نشست  
تابوت شعر و ادب  
برگردن قلم گرانی کرد  
آری هر گذر گاهش  
نه تنها رگ هستی بود  
و جب و جب خاکش وجود هستی بود  
آری از آن روزیکه  
چیز فهم جامعه مثل تو در  
پای خوکان زر، ادب ریخت  
نه تنها هر گذر گاهش را  
بلکه  
بند بند وجود خون آلودش  
با مارطور آهندلان همچو  
صخره های زمردین پنجشیر  
به سان بودا خورد شد  
ناخون های بلند قامت بودا  
بازیچه اطفال مغاره نشین شد  
آری به همدستی شما خوکان قطبی  
رواش انگشتان پامیر را  
بی نبض همچو  
مردگان قرون  
در هوس یک توتّه نان  
بی جان یافتند که  
با خون خود در شیشه تاریخ  
دشنه های زنگ آگین  
وقلم های نیش دار شما و  
باداران شمارا  
به مرگ خود ثبت تاریخ کردند

آری برمرغان چمن  
برگ فرش شده خزانی  
و پژمرده شدن گل‌های بهاری  
الهام دام و قفس شد  
و بادی که از سوی خاوران برخاست  
ابرسیاه را  
روی کش ویرانی ساخت  
عاشقان جنگل سبز  
در مرگ افتاب گریستند  
دیر شده بود  
کسی نبود که در سوگ آفتاب بنشیند  
همه پیش از آفتاب مرده بودند  
راه جنگل سبز  
از دست جنایتکاران تاریخ  
سوختانده شده بود  
این تاریک راه را  
دیگر در تن نور روشن نیست  
از کی بپرسند که راه دیگر کجاست  
با کدام صداقت شمایگویند که  
راه رهسپار است؟  
مرده که در تابوت است و  
از خود سایه ندارد  
چطور به همزادی که  
وجود ندارد آری گفت؟